

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۰/۷

تاریخ پذیرش: ۹۳/۱۲/۱۷

مهدویت در عرفان اسلامی

بهروز رومیانی^۱

معصومه بخشی‌زاده^۲

اسماعیل عبداللہی^۳

چکیده:

مهدویت، مبحثی بسیار مهم در عرفان اسلامی است. این مبحث به واسطه ادغام دو مبحث عرفانی و اسلامی حقیقت محمدیه و ولایت مذهبی تشیع به وجود آمده است. حقیقت محمدیه، بیانگر مفهوم ولایت و خاتمیت در عرفان است و مهدویت، مبین اندیشه تداوم ولایت مذهبی پیامبر(ص) به واسطه حضرت صاحب الزمان(عج) است. این دو مقوله با ادغام و تلفیق در یک تعبیر مستقل در عرفان اسلامی موسوم به مهدویت، عامل طرح مباحثی گردیده که موضوع پژوهش پیش‌رو است.

کلید واژه‌ها:

صاحب الزمان، مهدویت، خاتمیت، حقیقت محمدیه، عرفان اسلامی.

۱- استاریار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد زاهدان. نویسنده مسئول:

brimiani@yahoo.com

۲- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مشهد.

۳- دانشگاه جامع علمی- کاربردی، استاد شهریار، تکمه داش، بستان آباد، ایران.

پیشگفتار

اسلام، دینی ممتاز و جهان‌شمول است که با پیام برابری و برادری در شبه جزیره عربستان ظهور کرده و رفته رفته توانست در میان سایر سرزمین‌ها نیز پیروانی بیابد. پیروان شریعت اسلام، در شیوه و روش عبادت، از هم‌مسلمانان خود در عربستان تبعیت می‌کردند. در کنار گروه بیشماری که به تبعیت از اهل تسنن، ابوبکر را به عنوان نخستین خلیفه پذیرفته‌اند، گروه منسجم و شیفته‌ای در جوامع مختلف اسلامی نیز بودند که امامت را شایسته و حق الهی مولای متقیان و فرزندان ارجمند ایشان می‌دانستند. این دیدگاه در نهایت موجب شکل‌گیری فرقه و مسلکی مذهبی موسوم به تشیع گردید که امروزه پیروان فراوانی در جهان اسلام دارد.

مولای متقیان و فرزندان گرانقدرشان، به طور متوالی به امامت مسلمانان منصوب شده‌اند. این رویه با شهادت هر امام به پایان رسیده و به جانشین از پیش تعیین شده می‌رسیده است. البته در مورد امام دوازدهم، حضرت صاحب الزمان (عج) تا حدودی متفاوت است. چراکه امامت ایشان به واسطه تداوم حیات، همچنان برقرار بوده و ولایت باطنی و معنوی ایشان بر جمیع مسلمین پایدار است.

تداوم ولایت امام زمان (عج) موجب توجه ویژه عرفا، ادبا و محققین اسلامی به ایشان شده است. یکی از مباحث اصلی که با عنوان «مهدویت» شناخته شده‌تر است، به مسئله خاتمیت و بعد عرفانی شخصیت ایشان اشاره دارد.

اهداف پژوهش

هدف این پژوهش، در ابتدا معرفی مقام شامخ حضرت صاحب الزمان (عج) در متون عرفانی است. در این راستا، تحولات گسترده‌ای که پیرامون شخصیت تاریخی و مذهبی ایشان ملاحظه می‌شود، به طور خاص مورد توجه قرار می‌گیرد.

ضرورت پژوهش

از آن جا که تمام مباحث عرفانی حقیقت محمدیه، انسان کامل، ولایت و خاتمیت در

عرفان اسلامی به حضرت خاتم ختم می‌شود، لازم بود تا در پژوهشی مستقل، ابعاد عرفانی شخصیت ایشان مورد توجه قرار بگیرد.

سیمای امام زمان(عج) در متون اسلامی

توجه به مقام برجسته صاحب الزمان(عج)، نه تنها در متون عرفانی عارفان شیعی مذهب؛ بلکه تقریباً در تمام متون عرفانی و ادبی مسلمانان مشاهده می‌شود. اصولاً اعتقاد به منجی آخرالزمان و نجات بخشی که در پایان هستی، جهان را از تباهی، ظلم و آلودگی نجات می‌دهد، مختص به اندیشه‌ی تشیع یا مسلمانان نیست. در اندیشه‌ی زرتشتی، یهودی، مسیحی، مانوی و... به اسامی مختلف منجی پایان هستی اشاره شده است.

در احادیث و معارف اسلامی نیز به طور مرتب به این مسأله اشاره شده است: «لو لم یبق من الدنیا الا یوم لطول الله ذلک الیوم حتی یبعث فیہ رجل منی او من اهل بیتی یواطی اسمہ اسمی و اسم ابیه اسم ابییملا الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً» «المهدی من عترتی من اولاد فاطمه(ابن صباغ، ۱۴۲۲: ۱۱۰۹)

بر اساس این باور، مهدی(عج) جهت نجات جوامع بشری از جور و ظلم ظهور خواهد کرد. همان اندیشه‌ای که به ادب پارسی نیز نفوذ کرده است:

مهدی بود که ظلم برد عدل گسترد

مهدی تویی بدین صفت اندر زمان خویش

(ادیب صابر ترمذی، ۱۳۸۰: ۸۴)

درگاه تو باب اعظم عدلست

امهدی شده نامزد به بوابی

(انوری، ۱۳۴۷: ۲۴۱)

پیش مهدی که پیشگاه هدی است

عدل را پیشوا فرستادی

(خاقانی، ۱۳۸۵: ۲۷۱)

قائم موعود شهریار مظفر

مهدی هادی امام حی توانا

(حاجب، ۱۳۳۳: ۲۹)

اندرین روزگار بدعهدی

چیست جز عدل هدیه مهدی

(سنایی، ۱۳۸۳: ۱۶۹)

عدالت‌ورزی صاحب الزمان در متون ادبی و غیر ادبی مورد توجه قرار گرفته است: «اگر از عمر دنیا یک روز بیشتر باقی نمانده باشد، خداوند این روز را چنان طولانی می‌کند که

مردی از نسل من یا نسل اهل بیت من، که او و پدرش هم نام پدرم هستند، قیام کند و زمین را که از ظلم و ستم لبریز شده است، از عدل و داد بیاکند». اما بلافاصله متذکر این روایت شریف نیز می‌شود که پیامبر فرموده‌اند: «المهدی من عترتی من اولاد فاطمه؛ مهدی از خاندان من از فرزندان فاطمه است.» (ری شهری، ۱۳۷۵: ۱۲۷۳)

امام زمان (عج) در شعر پارسی

متون ادبی همواره بیانگر مع اعتقادات مذهبی ملت‌ها بوده است. در رابطه با ادب پارسی نیز می‌توان چنین باوری را ملاحظه کرد. بخش گسترده‌ای از اعتقادات مذهبی ایرانیان در این متون بیان شده است. در این راستا، شاهد توجه ادیبان و سخنوران به شخصیت‌های مذهبی برجسته هستیم. یکی از حضرات بزرگوار، حضرت صاحب الزمان (عج) می‌باشد:

از نو شکفت نرگس چشم انتظاری‌ام	گل کرد خار خار شب بی‌قراری‌ام
تا شد هزار پاره دل از یک نگاه تو	دیدم هزار چشم در آینه کاری‌ام
گرمن به شوق دیدنت از خویش می‌روم	از خویش می‌روم که تو با خود بیاری‌ام
بود و نبود من همه از دست رفته است	باری مگر تو دست بر آری به یاری‌ام
اری به کار غیر ندارم که عاقبت	مرهم نهاد نام تو بر زخم کاری‌ام
تا ساحل نگاه تو چون موج بی‌قرار	با رود رو به سوی تو دارم که جاری‌ام
با ناختم به سنگ نوشتم: بیا، بیا	زان پیشتر که پاک شود یادگاری‌ام

(امین پور، ۱۳۸۱: ۴۷)

طلوع می‌کند آن آفتاب پنهانی	ز سمت مشرق جغرافیای عرفانی
دوباره پلک دلم می‌پرد نشانه چیست	شنیده‌ام که می‌آید کسی به مهمانی
کسی که سبزتر از هزار بار بهار	کسی شگفت کسی آن چنان که می‌دانی

(امین پور، ۱۳۹۲: ۷۱)

مردم دیده به هر سو نگرانند هنوز	چشم در راه تو صاحب نظرانند هنوز
لاله‌ها، شعله‌کش از سینه داغند به دشت	در غمت، همدم آتش جگرانند هنوز
از سراپرده غیبت، خبری باز فرستت	که خبریافتگان، بی‌خبرانند هنوز

(مشفق کاشانی، ۱۳۸۸: ۱۳۹)

صد هزاران اولیاء روی زمین
یا الهی مهدی ام از غیب آر
از تو ختم اولیای این جهان
از خدا خواهند مهدی را یقین
تا جهان عدل گردد آشکار
وز همه معنا نهانی جان جان
(رضوانی، ۱۳۸۵: ۲۱۱)

حضرت صاحب زمان، شکوه انوار الهی
مظهر قدرت، ولی عصر، سلطان دو عالم
ای که بی نور جمالت نیست عالم را فروغی
پرده بردار از رخ و ما مردگان را جان ببخشا
مالک کون و مکان مرآت ذات لامکانی
قائم آل محمد، مهدی آخر زمانی
تا به کیدر ظل امر غیبت کبرا نهانی
ای که قطب عالم امکانی و جان جهانی
(خمینی، ۱۳۷۲: ۳۶۵)

در شعر عربی نیز توجهی ویژه به ایشان ملاحظه می شود:

هوالسید المهدی من آل احمد
هو الصارم الهندی حین یبید
هو الشمس یجلو کل غم و ظلم
هو الوابل الوسمی حین یجود
(ابن عربی، ۱۳۸۷: ۶۶)

صاحب الزمان (عج) در عرفان اسلامی

صاحب الزمان در عرفان اسلامی، دارای خصوصیات منحصر بفردی است: «صاحب الزمان و صاحب الوقت و صاحب الحال، کسی است که متحقق به جمعیت برزخیت اولی است و مطلع و آگاه است بر حقایق اشیاء، خارج از حکم زمان و تصرفات گذشته و آینده تا الی الابد...». (گوهرین، ۱۳۸۸: ۸۷ / ۷)

صاحب الزمان، آخرین تجلی حقیقت محمدیه محسوب می شود که به سبب تداوم حیات، جانشینی ندارد. از این رو است که او را خاتم ولایت دانسته اند: «امیر مؤمنان و شاه مردان خاتم ولایت محمدیه است یعنی دائره ولایت او اتم و اوسع است از دیگر اولیاء، و مهدی موعود نیز خاتم ولایت است از باب آن که دارای ولایت مطلقه است و به ولایت مطلقه او خلافت مقیده محمدیه ختم می شود.» (ابن ترکه اصفهانی، ۱۳۶۰، ۱۲۰)

آملی نیز همین باور را اشاعه می دهد. بر این اساس، ایشان را خاتم ولایت محمدیه می نامد: «خاتم ولایت مطلقه جز نخستین امام نمی تواند باشد و خاتم ولایت محمدیه فقط می تواند کسی باشد که شیعه دوازده امامی او را امام دوازدهم مهدی موعود و امام غایب

فرزند امام حسن عسکری (ع) می‌داند.» (آملی، ۱۳۴۸: ۶۵)

این مسأله‌ای است که در مشارق الدراری نیز به آن اشاره شده است: «مهدی دارای ولایت مطلقه، بل خاتم ولایت مطلقه محمدیه است به حسب زمان، یعنی بعد از او خلیفه‌ای که خلافت او به اصطلاح ارباب عرفان - کانت علی قلب محمد - مضاف به قلب محمد و مأخذ معارف او مقام او ادنی و خود مظهر اسم الله ذاتی باشد، وجود ندارد و ولایت عیسی که از آن به ولایت عامه تعبیر نموده‌اند، تابع ولایت مهدی است.» (فرغانی، ۱۳۷۹: ۸۷) حتی به استفاضه دیگر بزرگان از مشکات ولایت ایشان اشاره شده است: «خاتم ولایت مطلقه به اعتباری و خاتم ولایت خاصه به اعتبار دیگر، مهدی موعود - علیه السلام - است عیسی علیه السلام از مشکات ولایت او استفاضه نماید.» (بهرامی قصر چمی، ۱۳۷۹: ۱۸۹)

و او را صورت حقیقی همه منجیان بشری دانسته‌اند. حقیقتی که در صورت انبیاء، پیامبر اسلام (ص)، ائمه اطهار و سایر اولیاء نمود یافته است:

جان جانی و اصل فرمانی	صاحب الامر و ظل سبحانی
از تو بگرفت قوت و پیرایه	خرد و جان و صورت و مایه
هر عروسی که مادر کن زاد	همتت جمله را تبرا داد
یافت زان پس هزار گونه فتوح	جانت بی نعمت و مشقت روح
در جبلت جلالت بوده	با رسالت ولایتت بوه
در رسالت تمام بودی تو	در ولایت امام بودی تو
مصدر نور انبیایی تو	مظهر خیر الاوصیایی تو
ز آفرینش ظهور تو مقصود	نامده چون تو گوهری به وجود
نور اول که مصطفی فرمود	مقصدش آخرین ظهور تو بود
با همه انبیا نمودی سیر	با همه اولیا نمودی طیر
تا که ظاهر شدی به یک مظهر	نور جان نبی سر حیدر
آدم و خاتم و علی و لسی	به یقین هم تویی به حق علی
حسنی خصلتی حسینی حلم	زین عباد و باقری در علم
جعفر صادقی و حامی دین	موسی کاظمی به عین یقین
تو رضایی ز حق حق از تو رضا	به رضای تو رفت امر قضا

تو تقیی و منقیی و جواد
هم نقیی لکل قوم هاد
عسکری هم تویی و دین سالار
صاحب ذوالفقار حیدروار
اول الامر چون تو بودی تو
آخر الامر هم تو باشی تو
یک حقیقت چو بی شکی باشد
اول و آخرش یکی باشد
مالک الملک و صاحب الامر
باشی و بوده‌ای به هر دهری
صاحب الامر و نافذالفرمان
حجه الله و قاطع البرهان
هر که گفתי ثنا تو را احسنت
صدق گفתי ولی الله انت
(نیری، ۱۳۸۲: ۶-۲۰۵)

به خوبی آشکار است که مسأله رجعت در مورد صاحب الزمان (عج) بیان گردیده است. البته این مسأله که صورت حقیقی همه پیامبران؛ به ویژه پیامبر اسلام (ص)، صاحب الزمان است، مسئله بدیعی است. پیش از این، صورت حقیقی هر چیز پیامبر بوده است. گرچه بر اساس سخنان حموی، پیامبر و صاحب الزمان، دو نمود یک حقیقت هستند: «اکنون بدان که شیخ سعدالدین حموی می‌فرماید که هر دو طرف جوهر اول را درین عالم دو مظهر می‌باید که باشد: مظهر این طرف که نامش نبوت است خاتم انبیا است و مظهر آن طرف که نامش ولایت است صاحب الزمان است.» (نسفی، ۱۳۵۳: ۱۵۹)

بنابراین صاحب الزمان نمود ولایت در هستی است: «اکنون نوبت ولایت است که آشکارا شود و حقایق را آشکار کند. صاحب الزمان که گفته شد ولی‌ای است که چون بیرون آید ولایت ظاهر شود.» (همان: ۱۶۰)

در نص النصوص بر این نکته تأکید شده که صاحب الزمان، خاتم الاولیاء است، همان گونه که پیامبر، خاتم انبیاء است و جز این نمی‌بایست باشد؛ چراکه دنیا در هر زمانی به یک نبی، وصی یا ولی نیازمند است تا دریافت کننده امر الهی و رساننده فیض ربوبی باشد: «دنیا هر زمانی از ازمه به وجود نبی‌ای یا رسولی و پس از آنان وصی و یا ولی‌ای که قائم مقام آن دویند محتاج است، تا امر الهی از رسولی به نبی دیگر رسد تا خاتم انبیاء، و پس از آن‌ها همان حکم به اولیاء و اوصیای مخصوص رسد تا به خاتم اولیاء که همان مهدی زمان باشد انجامد که با موت او قیامت فرا رسد و حکم دنیا به آخرت ارجاء گردد، و صورت اخروی ظاهر شود تا پایدار و دائمی و غیر تبدیل و تغییر باقی ماند.» (آملی، ۱۹۷۵: ۱۵۷)

البته این نگرش که مبنی بر ولایت امام زمان (عج) است، مختص به اندیشه شیعی است؛

بلکه در بسیاری از متون صراحتاً به آن اشاره شده است. گرچه در برخی از فرقه‌های تشیع، امام زمان، امام دوازدهم نیست: «اهل شیعه می‌گویند که رسول برگزیده و فرستاده خدا است، و معصوم است از صغایر و کبایر، و متابعت وی واجب است. و ولی خلیفه و وصی رسول خدا است. و خلیفه رسول خدای هم معصوم است از صغایر و کبایر، و متابعت وی واجب است و خلافت به نص است نه به اجماع و اتفاق امت. پس خلیفه رسول آن است که منصوص باشد بر خلافت و امامت از قبل آن کس که قولش حجت باشد، و هرگز نباشد که خلیفه رسول خدای در عالم نباشد از جهت آن که نشاید که روی زمین از امام خالی باشد. چون این مقدمات معلوم کردی اکنون بدان که در مذهب کناسه از طوایف شیعه امام چهار است: علی، حسن، حسین، و محمد حنیفه که زنده است، و در کوهی پنهان است و چون وقت شود بیرون آید و جمله روی زمین را بگیرد و امام زمان اوست. در مذهب اسماعیلیه امام هفت است: علی، حسن، حسین، زین العابدین، محمد باقر، جعفر صادق، و اسمعیل بن جعفر زنده است و در کوهی پنهان است و چون وقت شود بیرون آید و جمله روی زمین بگیرد و امام زمان اوست. در مذهب اثنا عشریه امام دوازده است و...». (نسفی، ۱۳۸۸: ۸۳)

نسفی در اثری دیگر می‌نویسد: «بدان که شیخ سعدالدین حموی می‌فرماید که پیش از محمد علیه‌السلام در ادیان پیشین ولی نبود و اسم ولی نبود، و مقربان خدا را از جمله انبیا می‌گفتند. چون کار به محمد رسید فرمود که بعد از من پیغمبر نخواهد بود تا خلق را به دین من دعوت کنند. بعد از من کسانی که پیرو من باشند، و مقرب خدا باشند، نام ایشان اولیاء است، این اولیاء خلق را به دین من دعوت کنند، اسم ولی در دین محمد پدید آمد و خداوند دوازده کس را از امت خود برگزید و مقرب خود گردانید. در حق این دوازده کس فرمود: «علماء امتی کانبیا بنی اسرائیل» به نزدیک شیخ ولی در امت محمد همین دوازده کس بیش نیستند. و ولی آخرین که ولی دوازدهم باشد خاتم اولیاء است و مهدی صاحب الزمان نام دارد». (نسفی، ۱۳۸۹: ۳۲۰)

سیمای امام زمان در عرفان شیعی

مهمترین تمایز طرح مبحث حقیقت محمدیه در عرفان شیعی، ادغام مبحث حقیقت محمدیه و ولایت مذهبی است. اگرچه احمد جام در ابیاتی مسئله انتقال ولایت را به گونه‌ای دیگر که اتفاقاً با مبانی اندیشه اهل سنت سازگار بود، بیان کرده بود:

قلندر پرتو نور الهی است	قلندر پرتو انوار شاهی است
قلندر از همه مذهب برون است	قلندر را نداند کس که چون است
قلندر گاه چون صدیق باشد	قلندر گاه چون فاروق باشد
قلندر گاه ذی النورین باشد	قلندر گاه حیدر زین باشد
قلندر را نداند مرد و صاف	قلندر تا چها داند ز اوصاف
قلندر شو کنون احمد قلندر	قلندر را همین کار است بهتر

(احمد جام، ۱۳۱۸: ۴۴۳-۴۴۵)

در واقع این مسأله برای نخستین بار در عرفان شیعی، بعدی مذهبی یافت؛ به این معنی که ارتباط خاصی میان وجود پیامبر و ائمه اطهار (سلام الله علیهم) برقرار می‌شود، به گونه‌ای که یکی مظهر نور دیگری است. این مسأله، ابتدا در مورد پیامبر (ص) و مولای متقیان (ع) مطرح شده است:

بدان که عشق زاسم و رسم بیرون است	که نور ذات مصطفی دلا علی است علی
علی است قادر و قیوم و واحد و اکبر	علیم و عالم و یکتا دلا علی است علی
علی نمود به آدم صفات لم یزلی	که لا یزال در اشیا دلا علی است علی
صفات و ذات الهی ظهور از او دارد	حکیم و حی و توانا دلا علی است علی
بیا که مفخر تبریز از او نشانی داد	که جان عاشق شیدا دلا علی است علی
خمش که پیر معانی است شمس تبریزی	که گشت روشن و پیدا دلا علی است علی

(نیری، ۱۳۸۲: ۹-۱۶۸)

حتی این دو شخصیت برجسته، از دیدگاه برخی از عرفا و با توجه به احادیث و روایاتی که گویای وحدت شخصیت این دو بزرگوار می‌باشد، به وحدت وجود می‌رسند: «بنا بر آنکه معنی ولایت در عالم معانی نه در عالم حقیقت، که در حقیقت با رسالت متحدالنورند که انا و علی من نور واحد، غیر معنی رسالت می‌باشد؛ که رسول مربوط و مربوب اسم المرسل و الاول و الهادی و الظاهر است و ولی مربوط و مربوب اسم اله و الولی و العدل و الآخر و الباطن. هر چند هر دو به سبب وحدتشان در حقیقت جامع جمیع اسماء الهی‌اند. لیکن نسبت به معنی رسالت و ولایت که دو مفهوم اند و دو مظهر می‌خواهند، هر یک نسبتشان به

اسمائی خاص بیشتر از سایر اسماء است. و در طرف قوس نزولی حضرت وجود که مبدأ ایجاد و ظهور از حق به خلق و از وحدت به کثرت است لابد است از رسالت رسول و توصیف عرفان مرسل و بعد از او و تعلیم راه و روش و اوامر و نواهی و و علوم نظام دنیا و دین و مهالک و خطرات راه وصول و یقین و سلوک مسلک قرب رب العالمین. و در این هبوط و سیر از حق به خلق چون ولایت که باطن رسالت است در انبیا و رسل از ادم صافی (ع) که ابوالبشر است الی خاتم النبیین (ص) که ابوالروح است. کما قال (ص): انی و انت کنت ابن آدم صوره/ فلی فیه معنی شاهد بابوتی

به سبب تمامیت ظهور مراد الله در صورت جسمی ختمی پناه محمدی (ص) که ختم شد، کمون داشت پس لزوم به هم رسانید که شأن ولایت کلیه الهیه هنالک الولاية الله الحق به جهت تمایز شئون ذاتیه در مظاهر اسماء صفاتی در مظهری تام هویدا گردد که همچنان که در غیب هویت و بطون، معیت حقیقی داشتند در شهادت و ظهور نیز در یک زمان در دو مظهر با هم ظاهر گردند تا اختفایی باقی نماند. اینجا سر یگانگی ظهور و بطون ذات حق سبحانه و تعالی که در حدیث حضرت رسول (ص) مأثور است که:

التوحيد ظاهره فی باطنه و باطنه فی ظاهره ظاهره موصوف لایری و باطنه موجود لا یخفی یطلب بكل مکان و لم یخل منه مکان طرفه عین حاضر غیر محدود و غایب غیر مفقود.

نزد بصیرت اولوالابصار پیدا می‌گردد. لهذا معنی کلیه این ولایت حقه ساریه در ماسوی الله در جسم منور و جسد مطهر سید الاوصیاء و الاولیاء مظهر العجائب و مظهر الغرایب امیرالمؤمنین (ع) به صورت جامعیت و مظهریت ذات و صفات حضرت احدیت جل شأنه علی بن ابی طالب - علیه صلوات الله الملك الغالب - بروز و ظهور تام به هم رسانید.» (نیری، ۱۳۸۲: ۷-۱۶۵)

بر این اساس، وجود امام علی (ع) در وجود پیامبر (ص) محو شده است، همان گونه که وجود سایر ائمه در وجود مولای متقیان محو می‌شود: «وجود علی (ع) به طریق ایضاً در وجود محمدی (ص) محو و فانی گشته و وجود حسن (ع) نیز به دستور در وجود علی (ع) محو گردیده و وجود حسین (ع) هم در وجود حسن (ع) و همچنین هر یک از ایشان در دیگری از پدران بزرگوارشان محویت به هم رسانیده تا صاحب الامر (ع) که در وجود پدر بزرگوار خود امام حسن عسکری (ع) محو و فانی شده با نور حقیقت محمدی (ص) که حقیقه الحقایق جمیع موجودات و سلسله ممکنات است متحد گردیده، یعنی چنان که

مذکور شد نسب و اعتبارات که از لوازم وحدت عددی و کثرات است [برخاسته] لمحوره و مصنفه:

نور حق صاحب الزمانی تو	عقل عقلی و جان جانی تو
چون توانی به خواب و بیداری	بنده‌ای را ز خاک برداری
ز چه اندر حجاب هستی تو	بر رخ خود نقاب بستی تو
چه کنی با نقاب عالم حس	نور رخسار تو نقاب تو بس
تا زده خنده ز آسمان یقین	صبح ایمان به سوی مشرق دین...

(نیری، ۱۳۸۲: ۲-۲۰۱)

و حتی در وجود تمام ائمه اطهار علیهم السلام تجلی یافته است: «در نظر حیدر آملی و همین طور به دنبال او برای تمامی حکمت شیعی، برابر احادیث امامان، حقیقت محمدیه از چهارده وجود نورانی، چهارده معصوم و از اشخاص نوریه آن‌ها تشکیل شده است. شخص پیامبر وجه ظاهری حقیقت محمدیه در ارتباط با تنزیل است. دوازده امام، باطن حقیقت محمدیه و تأویل آن است.» (آملی، ۱۹۷۵: ۹) مشابه با همین نظریه را می‌توان از تقریرات قیصری استخراج کرد. او نیز بر این باور است که حقیقت محمدی، قابلیت ظهور در کسوت ائمه اطهار را دارد: «حقیقت محمدیه که همان عین ثابت احمدیه باشد، واسطه ظهور خیرات و برکات است، و نیز واسطه ظهور کثرات از ناحیه تجلی حق به اسم اعظم. و این مقام برای صاحب ولایت علویه و دیگر ائمه اهل بیت ثابت است بالوراثه.» (قیصری، ۱۳۷۵: ۵۵)

از همین رو است که قطب‌الدین نیریزی، ضمن اشاره به نور نخستین و انطباق آن بر انبیاء، از انطباق آن بر امامان می‌گوید: «مراد از تجلی نور الهی بر قلب عارف نه آنست که حق تعالی بذاته در قلب حاضر شود، حاشا و کلا! نه در اخبار و نه در کلمات اهل معرفت، مراد از آن این معنی نیست، بلکه وجه اعظم الهی اوست که عبارت از نور مقدس اوست که نور محمدی و علوی است، و این نور عظیم الهی که صادر اول و مرآت حق نما است... حق تعالی هیاکل مقدسه حضرات خاتمین را مظهر آن نور عظیم خود و حامل آن قرار داده، چنان که در آیات قرآنی می‌فرماید: «وانزلنا الیکم نوراً مبیناً» و نوری آشکار به شما نازل کردیم... و در تفسیر اهل بیت نور به خود حضرات علیهم السلام تفسیر شده، زیرا حق تعالی حقیقت ارواح مقدسه ایشان را این نور عظیم خود قرار داده، و لذا حضرات وجه کامل

الهی اند» (امین الشریعه خویی، ۱۳۸۳: ۱/ ۷۸) مشابه همین نظریه را می‌توان در دره البیضا خوانساری ملاحظه کرد. پیامبر نیز از ارزشمندی وجود امام علی (ع) گفته، فرآیندی که موجب قرار گرفتن نام علی (ع) در کنار نام پیامبر گردید: «و رسول اکرم (ص) فرمود: اول ما خلق الله نوری، وان الله خلقنی و علیاً من نور عظمته. اما حضرات انبیا و اولیا هر یک به قدر استعداد خود، شعاعی از اشعه این نور لاهوتی را حامل بوده‌اند، این است که فرمود: یا علی کنت مع الانبیاء سرّاً و معی جهرّاً، لاجرم ولایت مطلقه و نبوت مطلقه مخصوص حضرات معصومین است، و نبوات همه انبیا و ولایات کل اولیا اشراقی است از اشراقات ولایت مطلقه و نبوت مطلقه، از این جهت فرمود: کنت نبیاً و آدم بین الماء والطين، حقیقت توحید و معرفت حاصل نشود مگر در مرآت این نور عظیم محمدی و علوی». (همان: ۲/ ۶۹۳)

و همین نور است که خاستگاه ارواح مؤمنان است: «و ارواح همه مؤمنان از اشعه آن روح مقدس علوی است که تجلی نموده است از روح اعظم الهی به وساطت ولایت کلیه الهیه، پس حقیقت روح، امری است وحدانی، و نوری است منبسط، در هیاکل مقدسه حضرات معصومین تجلی کرده، و به توسط شخص مقدس امام پرتو افکن همه هیاکل بشریه از مؤمنین و صالحین گردیده و تمامی ارواح مؤمنین از تجلیات اشعه آن روح اعظم حاصل آمده است.» (امین الشریعه خویی، ۱۳۸۳: ۲/ ۷۷۰)

این رویه، متأثر از یک باور اساسی در عرفان اسلامی است که در هر دوره منتظر یک ولی و خلیفه است که واسطه رساندن فیض به عالم خلق باشد که از آن با عنوان نبی، ولی و قطب یاد می‌شود: «هر اسمی از اسماء الهی را صورتی است در علم که عین ثابت نامیده می‌شود و هر فردی از آن صورت خارجی‌ای است به نام مظاهر و موجودات عینی، و آن اسماء ارباب آن مظاهرند و مظاهر، مربوط آن اسماء اند، و حقیقت محمدیه صورت اسم جامع الهی است که آن اسم جامع رب اسماء است و از او فیض به تمامی اسماء می‌رسد و همه اسماء از آن اسم استعداد می‌نمایند. پس آن حقیقت محمدیه قطب است و مدار احکام بر او دور می‌زند و او است که مرکز دایره وجود ازل و ابد است و به حکم وحدت، واحد است و به اعتبار حکم کثرت، متعدد. پیش از انقطاع و ختم نبوت، قائم به مرتبه قطبیت گاهی [در مقام] نبی ظاهر می‌شد مانند حضرت ابراهیم، و گاهی نبی پنهان بود مانند حضرت خضر در زمان حضرت موسی به مقام قطبیت، و در وقت انقطاع نبوت - یعنی نبوت تشریحی - و به واسطه اتمام دایره آن و در وقت ظهور ولایت از باطن، قطبیت به اولیاء [ائمه علیهم السلام] انتقال یافت، لذا در این مرتبه در هر زمانی باید یک نفر قائم مقام قطبیت

باشد تا حفظ نظام و تربیت عالم کند. (صدرالدین قونوی، ۱۳۷۱: ۶۵) از آن جا که مسئله ولایت و امامت در عرفان شیعی با مسئله حقیقت محمدیه که متولی ولایت است، ادغام گردیده، شاهد انتساب مفهوم حقیقت محمدیه به ائمه اطهار (سلام الله علیهم) هستیم.

امام زمان، مصداق انسان کامل

مبحث انسان کامل، یکی از مهم‌ترین مباحث مطرح شده در عرفان اسلامی است. انسانی که در صورت کمالی خود، قطبی است که افلاک گردش خود را به دور او انجام می‌دهند و به عبارتی او مرکز هستی و دلیل خلقت است: «ان الانسان الكامل هو قطب الذی تدور علیه الافلاک الوجود من اوله و آخره» (جیلانی، ۱۳۰۴: ۴۸) جیلانی اشاره می‌کند که نام انسان کامل، محمد است: «فاسمه الاصلی الذی هو محمد صلی الله علیه و آله و سلم». (همان: ۴۸) اصطلاح «انسان کامل» در فرهنگ اسلامی دارای دو مصداق معین است: یکی منطبق بر انبیا و ائمه (ع) است که صاحب ولایت شمسیه هستند و انسان کامل حقیقی اینها هستند؛ و دوم، منطبق بر اولیا و عرفای حقیقی که به مقام فنا در ذات الهی (با تفسیر صحیح آن) رسیده‌اند و دارای ولایت قمریه هستند.. (دائرة المعارف تشیع، ج ۲، ذیل کلمه انسان کامل) در حالی که جیلانی، تنها پیامبر را مصداق حقیقی این امر می‌داند: «انسان کامل حقیقی نزد محققین رسول اکرم است و هیچ یک ز کاملان و مکملان به درجت او نرسد» (جیلانی، ۱۳۰۴: ۴۴)؛ نسفی بر این باور است که مهدی نیز از نام‌های انسان کامل است: «انسان کامل را اسامی بسیار است و انسان کامل را شیخ و پیشوا و هادی و مهدی گویند و امام و خلیفه و قطب و صاحب زمان گویند.» (نسفی، ۱۳۸۹: ۴)

آیت الله حسن زاده آملی می‌نویسد: امام زمان در عصر محمدی، انسان کاملی است که جز در نبوت تشریحی و دیگر مناصب مستأثره ختمی، حائز میراث خاتم به نحو اتم است و مشتمل بر علوم، و احوال و مقامات او به طور اکمل است و با بدن عنصری در عالم طبیعی و سلسله زمان موجود است؛ چنان که لقب شریف صاحب الزمان بدان مشعر است؛ هر چند احکام نفس کلیه الهیه وی بر احکام بدن طبیعی او، قاهر و نشئت عنصری او مقهور روح مجرد کلی اوست و از وی به قائم و حجة الله و خلیفه الله و قطب عالم امکان و واسطه فیض و به عناوین بسیار دیگر نیز تعبیر می‌شود. (حسن زاده آملی، ۱۳۷۸: ۶۹)

انسان کامل که نمونه حقیقی آن صاحب الامر است، حافظ و نافع در جهان است: «در بقای دنیا به وجود انسان کامل که: «لولا الحجة لساخت الارض بأهلها» در فصّ یونسی

فصوص الحکم و شرح قیصری بر آن، بیانی شریف دارند. آن‌ها تأکید می‌نمایند: وجود آن انسان کامل به عنایت الهی در جمیع حالات و مکان‌ها حراست و حفاظت می‌گردد و او هم به عون حق تعالی، زمین و اهلش را از تخریب و فنا مصون می‌سازد. (حسن‌زاده آملی، ۱۳۹۰: ۷۲۵)

همین خصوصیت است که جهان و موجودات آن را طفیلی فرزندان حیدر کرده است:
باغ جهان و هر چه درین قصر نه درست یکسر طفیل حیدر و اولاد حیدرست
آثار لوح و خامه قدرت نگار اوست مجموعه صورتی که ز الوان مصورست
از جلوه جمال علی دارد آب و رنگ هر گل که در ریاض بقا سایه گسترست
مرآت دل که جلوه گر نور کبریاست از مهر روی شاه ولایت منورست
(بابافغانی شیرازی، ۱۳۴۰: ۲۳)

امام خمینی نیز حضرت مهدی را مصداق انسان کامل می‌نامد: «والعصر ان الانسان لفی خسر، عصر هم محتمل است که در این زمان حضرت مهدی سلام الله علیه باشد یا انسان کامل باشد که مصداق بزرگش رسول اکرم و ائمه هدی و در عصر ما حضرت مهدی سلام الله علیه است.» (امام خمینی، ۱۳۸۹: ۳۲۷/۸)

ولایت امام زمان

در عرفان شیعی، نوعی خاص و متمایز از ولایت به خاندان پیامبر اختصاص دارد: «خدای تعالی دوازده کس را از امت محمد برگزید، و مقرب حضرت خود گردانید و به ولایت خود مخصوص کرد. به نزدیک شیخ ولی در امت محمد همین دوازده کس بیش نیستند، و ولی آخرین که ولی دوازدهم باشد خاتم اولیاست و مهدی و صاحب زمان نام اوست.» (نسفی، ۱۳۸۹: ۳۲۰)

این در حالی است که ولایت در عرفان اهل سنت، اکتسابی است و در اثر تحمل ریاضت و نیل به مقامات عالی تصوف کسب می‌شود: «ای درویش، سالک را چندین منازل قطع باید کرد تا به مقام تصوف رسد و نام وی صوفی گردد. و صوفی را چندین منازل قطع می‌باید کرد تا به مقام معرفت رسد، و نام وی عارف گردد. و عارف را چندین منازل قطع می‌باید کرد تا به مقام ولایت رسد و نام وی ولی گردد.» (نسفی، ۱۳۸۹: ۲۹۷)

در حالی که مولانا جلال‌الدین مقام ولایت را مختص به ائمه نمی‌داند:

پس به هر دوری ولی‌ای قائم است تا قیامت آزمایش دائم است
هر که را خوی نکو باشد برست هر کسی کو شیشه دل باشد شکست
پس امام حی قائم آن ولی است خواه از نسل عمر، خواه از علی است
(مولوی، ۱۳۸۳: ۲/۸۱۷)

در عرفان شیعی، مسأله پیچیده‌تر و البته در این زمینه اختصاصی‌تر است. صاحب الزمان را باطن ولایت پیامبر دانسته‌اند: «خاتم اولیاء، باطن خاتم انبیاء است (لاهیجی، ۱۳۸۳: ۲۶۸) شاه محمود داعی شیرازی در این زمینه در کتاب «نسایم گلشن» می‌نویسد: «چون نبوت به حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله ختم یافت، دایره ظاهر ولایت که نبوت بود به انجام پیوست و سر ولایت که باطن نبوت بود، آغاز ظهور نهاد. و بعد از آن که در پرده نبوت یک دور کرده بود، بی‌پرده دوری دیگر به نهایت می‌رساند و غایت ظهور او به نشانه خاتم الاولیاء که مهدی موعود است، ختم می‌یابد و کار هر دو عالم معنی و صورت، به نشانه او نظام می‌آید، و چنانچه به حسب باطن، خلیفه معنوی است به حسب ظاهر خلیفه صوری می‌گردد. و در این ابیات که می‌آید، به این وجوه که گفته شد، اشاره ناظم گواهی می‌دهد: ولایت بود باقی تا سفر کرد... (داعی شیرازی، بی تا: ۲۱۱) و ظهور ولایت به وجود ایشان ظاهر می‌شود:

شود او مقتدای هر دو عالم خلیفه گـردد از اولاد آدم
ولایت شد به خاتم جمله ظاهر بر اول نقطه هم ختم آمد آخر
از او عالم شور پر امن و ایمان جماد و جانور یابد از او جان
نماند در جهان یک نفس کافر شود عدل حقیقی جمله ظاهر
(شبستری، ۱۳۸۹: ۳۷)

حتی مرتبه ولایت از نبوت والاتر در نظر گرفته شده است: اگر چه مبدأ نبوت نبی، ولایت است؛ یعنی ولایت خود چه، ولایت نبی، افضل از نبوت او است. فاما مبدأ ولایت غیر نبی، نبوت است و میان نبی و ولی، عموم و خصوص مطلق است؛ چه هر نبی البته می‌یابد که ولی باشد؛ فاما هر ولی لازم نیست که نبی (نیز) بود؛ مثل اولیای امت محمد صلی الله علیه و آله که ولایت بدون نبوت دارند. (لاهیجی، ۱۳۸۳: ۴۸)

ولایت را ظهور از آدم آمد کمالش در وجود خاتم آمد
ولایت بود باقی تا سفر کرد چو نقطه در جهان دوری دگر کرد
ظهور کل او باشد به خاتم بدو یابد تمامی دور عالم

ولایت مختص به ائمه، ولایت علویه نامیده می‌شود: «این خلافتی که پیرامون مقام و قدر و منزلتش (مطالبی) شنیدی، همان حقیقت ولایت است، زیرا که ولایت عبارت از قرب یا محبوبیت، یا تصرف یا ربوبیت و یا نیابت است و اینها همه حق (و واقعیت) این حقیقت، و دیگر مراتب ظل و سایه آنند و این خلافت رب، ولایت علویه (ع) است که با حقیقت خلافت محمدیه (ص) در نشئه امر و خلق متحد است». (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۳۶) گهی نیز از عنوان ولایت قمریه برای آن استفاده می‌شود: «یعنی در دایره ولایت مطلقه که خاتم الاولیاء مظهر آن است، نقاط وجودات اولیا همه مثال اعضای خاتم الاولیاء اند؛ چه، حقیقت ولایت هر فردی از افراد اولیا به صفتی از صفات کمال ظاهر گشته است و به جمیع صفات کمال در نقطه اخیر که «مهدی» است، ظهور یافته و کمال بالقوه دایره ولایت در این نقطه آخرین به ظهور رسیده و به فعل آمده است، و چنانچه همه انبیا علیهم السلام اقتباس نور نبوت تشریحی از مشکات نبوت خاتم الانبیاء می‌نماید، جمیع اولیا نور ولایت و کمال از آفتاب خاتم الاولیا می‌برند. فلهدا ولایت خاتم الاولیاء مسما به «ولایت قمریه» است. چه، مأخذ نور ولایت جمیع اولیا ولایت مطلقه خاتم الاولیا است، همچنان که نور قمر، مستفاد از شمس است.» (لاهیجی، ۱۳۸۳: ۲۶۷)

در مراتب ولایت شیعی، صاحب الزمان، خاتم ولایت کلی است: «همان طوری که رسول اکرم به حسب واقع حاکم بر جمیع موجودات است، حضرت مهدی همان طور حاکم بر جمیع موجودات است، آن خاتم رسل است و این خاتم ولایت، آن خاتم ولایت کلی بالاصاله است و این خاتم ولایت کلی به تبعیت است.» (امام خمینی، ۱۳۷۹: ۲۴۹)

خاتمیت امام زمان

در عرفان، همان‌گونه که پیش از این متذکر شدیم، مبحث ولایت عرفانی، ولایت مذهبی، انسان کامل و خاتمیت حضرت صاحب الزمان (عج) تلفیق یافته و تحت عنوان مهدویت بیان گردیده است. یکی از مهمترین مباحث مهدویت، خاتمیت است. خاتمیت صاحب الزمان (عج) بیانگر ختم ولایت مذهبی و مرتبه انسان کامل نیز هست. این مبحث که بیشتر بعدی مذهبی و شیعی دارد، در متون عرفانی مورد توجه ویژه قرار گرفته است. در این بینش،

ختم نبوت به پیامبر و ختم ولایت و امامت به صاحب‌الزمان اختصاص دارد: «خاتم نبوت که نبوت با وی پایان می‌پذیرد، تنها یک نفر است که او پیامبر ما حضرت محمد است. همچنین خاتم ولایت که مقامات را طی کرده و به نهایت کمالات رسیده، جز یک نفر نخواهد بود، و او همان است که صلاح دنیا و آخرت به دست وی به نهایت کمال رسیده و نظام دنیا با وی خلال می‌یابد و او همان مهدی موعود آخرالزمان است.» (آشتیانی، ۱۳۸۰: ۱۹۴)

همچنین صاحب‌الزمان، حقیقت و باطن پیامبر است: «مهدی که در آخرالزمان می‌آید، تابع محمد است، زیرا باطن و حقیقت او، همان حقیقت محمد(ص) است؛ لذا گفته شده که مهدی (عج) حسنه‌ای از حسنات سید انبیا است و پیامبر(ص) از او خبر داده و فرموده است مهدی هم اسم و هم کنیه من و دارای مقام محمود است.» (صادقی ارزکانی، ۱۳۸۶: ۳۱)

همان‌گونه که ولایت به مهدی(عج) ختم می‌شود؛ کمال ولایت نیز به همین مسأله ختم می‌شود: «ظهور تمامی ولایت و کمالش به ولایت خاتم خواهد بود، چه کمال حقیقت دایره، در نقطه اخیره به کمال می‌رسد و خاتم الاولیاء عبارت از محمد مهدی است که موعود حضرت رسالت است.» (لاهیجی، ۱۳۸۳: ۲۶۶)

خلقت نیز در زمان ایشان به کمال نهایی خود می‌رسد: «یعنی به خاتم الاولیا که عبارت از مهدی است، دور عالم تمامی و کمال تام یابد و حقایق و اسرار الهی در زمان آن حضرت به کلی ظاهر می‌شود.» (لاهیجی، ۱۳۸۳: ۲۷۴)

در عرفان اسلامی، به واسطه حقیقت ختم نبوت، اندیشه ختم ولایت نیز وجود دارد، از این رو به نظر عارفان شیعه و بسیاری از عارفان، ختم ولایت مطلقه، امام علی بن ابیطالب و ختم ولایت مقیده، فرزند ایشان امام مهدی است. (رحیمیان، ۱۳۸۳: ۲۴۲)

نتیجه‌گیری:

در عرفان شیعی، روایتی خاص و متفاوت پیرامون حقیقت محمدیه ارائه گردیده است. این رویه، تحت تأثیر ادغام دو مبحث عمده ولایت به معنای خاصی که مترادف با حقیقت محمدیه است و ولایت در معنای مذهب تشیع که با مبحث امامت همسان است، صورت پذیرفته است. در پی این تحول، تغییری گسترده در مصادیق حقیقت محمدیه روی داده که مهمترین وجه تمایز طرح مبحث مذکور در عرفان شیعی است. با توجه به قرار گرفتن نام ائمه اطهار؛ به ویژه مولای متقیان (ع) و صاحب‌الزمان(عج) به عنوان مصادیق برجسته حقیقت محمدیه، شیوه‌ای نوین در تفسیر و تأویل این مفهوم اساسی عرفانی پی ریزی شده

که متناسب با تحولات فرهنگی - مذهبی زمانه نیز هست.

مهمترین مصداق ولایت در عرفان شیعی، حضرت صاحب الزمان(عج) می باشد که به عنوان مصداق انسان کامل، صاحب ولایت باطنی، خاتم اولیاء الهی و... معرفی شده است. این مباحث، در نهایت توانسته است مفهوم مهدویت را پایه ریزی کند.

انسان، اشرف مخلوقات است. این مسأله ای است که در بسیاری از متون مذهبی و ادبی - عرفانی مورد توجه قرار گرفته است. اشرف مخلوقات، مراتبی را جهت تکامل روح خویش طی می کند و پس از آن به مرتبه انسان کامل نائل می شود. انسان کامل، قطب عالم و غایت آفرینش است. علاوه بر شیوخ کامل عرفان، این مرتبه را به اتفاق آراء، از آن پیامبر(ص) دانسته اند. در عرفان شیعی، این مقام، پس از پیامبر(ص) به جانشینان مذهبی ایشان انتقال یافته است. از این رو است که صاحب الزمان(عج) نیز دارای چنین مقامی است. ایشان به واسطه مقام انسان کامل، واسطه فیض نیز می باشند و منتقل کننده فیض الهی به سایر موجودات می باشند. همچنین قدرت شفاعت که از آن پیامبر(ص) بوده است، به ایشان منتقل شده است.

ولایت نیز از مباحث مهم عرفانی است. هر شیخ و مرادی که مراتب سلوک را به طور کامل طی کند و قدرت تصرف در غیر بیابد، به مقام ولایت رسیده است. در عرفان شیعی، ولایت باطنی و مذهبی در هم آمیخته شده و به وحدت می رسند. این ولایت، خاص پیامبر(ص) است که به واسطه ائمه اطهار به صاحب الزمان(عج) رسیده است و در انحصار ایشان است.

پیامبر(ص)، خاتم انبیاء و صاحب الزمان(عج)، خاتم اولیاء الهی است. همان گونه که ملاحظه می شود، مقام صاحب الزمان(عج)، شباهت بسیاری به مقام نبی گرامی اسلام دارد با این تفاوت فاحش که حضرت ولی امر(عج) در قید حیات بوده و ولایت مذهبی ایشان ابدی گشته است. این امتیاز، باعث گردیده تا برخلاف عرفان اهل سنت که در هر دوره، در پی یافتن ولی و انسان کاملی هستند، همه به شخص ایشان تمسک جویند.

در مجموع، مهدویت، مبحثی است متأثر از مباحث فوق الذکر و البته سیمای حقیقی صاحب الزمان(عج) که در هم ادغام گردیده و چشم انداز نوینی را در ادب عرفانی و مذهبی به وجود آورده است.

منابع و مأخذ:

- ۱- آشتیانی، جلال‌الدین، (۱۳۵۸)، ایده‌آل بشری، تهران، اتحاد.
- ۲- -----، (۱۳۷۶)، انسان کامل، تهران، اطلاعات..
- ۳- آملی، حیدر بن علی، (۱۳۴۸)، جامع الاسرار و منبع الانوار، با تصحیحات و دو مقدمه: هنری کربن، عثمان اسماعیل یحیی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۴- آملی، حیدر بن علی، (۱۹۷۵)، المقدمات من نص النصوص فی شرح فصوص الحکم، مقدمه هنری کربن و عثمان اسماعیل یحیی، تهران، انجمن ایرانشناسی فرانسه در ایران.
- ۵- ابن ترکه اصفهانی، علی بن محمد، (۱۳۶۰)، تمهید القواعد، حواشی آقا محمد رضا قمشهای، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه در ایران.
- ۶- ابن عربی، محیی‌الدین، (بی‌تا)، فتوحات مکیه، بیروت، دارصادر.
- ۷- -----، (۱۳۷۰)، فصوص الحکم، تصحیح و تعلیق: ابوالعلاء عقیفی، تهران، الزهراء.
- ۸- ادیب صابر ترمذی، صابر بن اسماعیل، (۱۳۸۰)، دیوان، تهران، الهدی.
- ۹- امین پور، قیصر، (۱۳۹۲) آوازهای عاشقانه ما در گلو شکست، تهران، نیماژ.
- ۱۰- -----، (۱۳۸۱) آینه‌های ناگهان، تهران، افق.
- ۱۱- امین الشریعه خویی، ابوالقاسم، (۱۳۸۳)، میزان الصواب در شرح فصل الخطاب سید قطب‌الدین محمد نیریزی، جلد اول، مقدمه و تصحیح: محمد خواجه‌جوی، تهران، مولی.
- ۱۲- انصاری شیرازی، یحیی، (۱۳۸۳)، دروس شرح منظومه حکیم متأله ملا هادی سبزواری، قم، بوستان کتاب.
- ۱۳- انوری، محمد بن محمد، (۱۳۳۷)، دیوان، به اهتمام: محمدتقی مدرس رضوی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر آثار.
- ۱۴- بهرامی قصر چمی، خلیل، (۱۳۷۹)، زندگی نامه عارف الهی محمد رضا الهی قمشهای، اصفهان، کانون پژوهش.
- ۱۵- ترکه اصفهانی، علی بن محمد، (۱۳۷۸)، شرح فصوص الحکم، قم، بیدار.
- ۱۶- جام، شیخ احمد، (۱۳۶۸)، انس التائبین، تصحیح: علی فاضل، {بی‌جا}، توس.
- ۱۷- حاجب شیرازی، (۱۳۳۳)، دیوان.
- ۱۸- حسن‌زاده آملی، حسن، (۱۳۸۱)، هزار و یک کلمه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- ۱۹- حسن‌زاده آملی، حسن، (۱۳۹۰)، هزار و یک نکته، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

- ۲۰- حسن‌زاده آملی، حسن، (۱۳۸۴)، شرح فصوص الحکم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.
- ۲۱- خمینی، روح‌الله، (۱۳۷۳) تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام.
- ۲۲- -----، (۱۳۷۳)، مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ۲۳- -----، (۱۳۷۸)، صحیفه امام، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ۲۴- خوارزمی، حسین بن حسن، (۱۳۸۴)، جواهر الاسرار و زواهر الانوار، مقدمه: محمد جواد شریعت، تهران، اساطیر.
- ۲۵- -----، (۱۳۶۴)، شرح فصوص الحکم، به اهتمام: نجیب مایل هروی، تهران، مولی.
- ۲۶- -----، (۱۳۹۲)، ینبوع الاسرار فی نصائح الابرار، به اهتمام: مهدی درخشان، تهران، دانشگاه تهران.
- ۲۷- راز شیرازی، سید ابوالقاسم، (۱۳۴۲)، ملکوت المعرفه، به اهتمام: آقا میرزا احمد تبریزی، شیراز، مطبعه احمدی.
- ۲۸- رحیمیان، دکتر سعید، (۱۳۸۳)، مبانی عرفان نظری، تهران، سمت،
- ۲۹- رضوانی، علی اصغر، (۱۳۸۵)، اماکن مقدسه مرتبط با حضرت مهدی، قم، مسجد مقدس جمکران.
- ۳۰- سبزواری، هادی بن محمد، (۱۳۸۸)، رسائل حکیم سبزواری، به اهتمام: جلال‌الدین آشتیانی، قم، اسوه.
- ۳۱- سجادی، جعفر، (۱۳۷۰)، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران، طهوری.
- ۳۲- سمعانی، شهاب‌الدین، (۱۳۶۸)، روح الارواح، تصحیح: نجیب مایل هروی، تهران، علمی و فرهنگی.
- ۳۳- سنایی، مجدودبن آدم، (۱۳۸۳)، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، تهران، دانشگاه تهران.
- ۳۴- صدرالدین قونوی، محمدبن اسحاق، (۱۳۷۱)، کتاب الفکوک، مقدمه و تصحیح: محمد خواجوی، تهران، مولی.
- ۳۵- صدر المتألهین شیرازی، (۱۳۶۳)، مفاتیح الغیب، ترجمه و تعلیق: محمد خواجوی، چاپ اول، تهران، انتشارات مولی.

- ۳۶- طباطبایی، محمد حسین، (۱۳۶۱)، المیزان فی تفسیر القرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- ۳۷- عزالدین کاشانی، محمودبن علی، (۱۳۸۷)، مصباح الهدایه و مفتاح الهدایه، تصحیح و توضیحات: عفت کرباسی، محمدرضا برزگر خالقی، تهران، زوار.
- ۳۸- فرغانی، سعید بن محمد، (۱۳۷۹)، مشارق الدراری، مقدمه: جلال‌الدین آشتیانی، قم، حوزه علمیه قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- ۳۹- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، (۱۳۹۰)، الصافی فی تفسیر القرآن، ترجمه فارسی زیر نظر عبدالرحیم عقیقی، قم، دفتر نشر نوید اسلام، اوج علم.
- ۴۰- قیصری، علامه داوود، (۱۳۷۵) شرح فصوص الحکم لابن العربی، تحقیق و تصحیح: مرحوم سیدجلال‌الدین آشتیانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۴۱- لاهیجی، محمد بن یحیی، (۱۳۸۳)، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، مقدمه و تصحیح محمدرضا بزرگی خالقی و عفت کرباسی، تهران، زوار.
- ۴۲- گوهرین، صادق، (۱۳۸۸)، شرح اصطلاحات تصوف، تهران، زوار.
- ۴۳- مشفق کاشانی، (۱۳۸۸)، دیوان؛ دیباچه تقدیر، تهران، انجمن قلم ایران.
- ۴۴- مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۹)، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- ۴۵- مولوی، جلال‌الدین، (۱۳۸۳)، مثنوی معنوی، تصحیح، مقدمه و کشف الایات از قوام‌الدین خرمشاهی، تهران، دوستان.
- ۴۶- نسفی، عزیز بن محمد، (۱۳۸۹)، انسان کامل، تهران، طهوری، انجمن ایران شناسی فرانسه در تهران.
- ۴۷- -----، (۱۳۸۸)، زبده الحقایق، تصحیح، مقدمه و تعلیقات: از حق وردی ناصری، تهران، طهوری.
- ۴۸- -----، (۱۳۵۳)، مقصد اقصا، چاپ سنگی، بی جا.
- ۴۹- نیری، محمد یوسف، (۱۳۸۲)، مناهل التحقیق در حقایق ولایت و خلافت الهی، شیراز، دریای نور.